نشریه سیاسی، اجتماعی و ادبی مسیر، شماره پنجم سری جدید، نیمه دوم خرداد ۱۳۹۹

حق اعتراض حقوق معترض

نفتکش برای ونزوئلا، تانکر برای غیزانیه

شعر نقادانه: از حافظ تا بهار

کی‌کاووس به مازندران می‌رود

صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی
دانشگاه علوم پزشکی مازندران
مدیر مسئول: محمد فامیلیان
سردبیر: محمدصادق سلیمانیان‌فر
هیئت تحریریه این شماره: امیرحسن برباری، فاطمه صیدانلو، حمید قابل، محمد فامیلیان، محمدصادق سلیمانیان‌فر و سیاوش فرخ‌نژاد.
صفحه‌آرا: محمدصادق سلیمانیان‌فر.
ویراستار: محمدصادق سلیمانیان‌فر.

اطلاعات نشریه

SCAN ME

مسیر
نشریه سیاسی، اجتماعی و ادبی مسیر. شماره پنجم سری جدید. خرداد ۱۳۹۹

سیاسی ۲

محمد فامیلیان

نفتکش برای ونزوئلا تانکر برای غیزانیه

در سوم خرداد سال جاری، در سالروز بازپسگیری خرمشهر یعنی همان شهری که وقتی سقوط کرد و استحکامات رژیم بعث عراق در آن شکل گرفت به گفته فرماندهان ناتو تبدیل به یک دژ غیرقابل نفوذ شده بود که دیگر بازپسگیری آن توسط نیروهای ایرانی را متصور نمی شدند دو خبر در کشو منتشر شد. در آن سوی دنیا اولین نفتکش ایرانی با وجود تحریم و تهدید به ونزوئلا رسید و در این سو در خوزستان گلوله ساچمه ای جواب مطالبه آب آشامیدنی برای غیزانیه شد!

غیزانیه منطقه ای در شرق اهواز با روستا های زیاد، شامل چند میدان نفتی نیز با تاسیسات نفتی عظیم تا جایی که تقریبا دور تا دور این منطقه با لوله های شرکت نفت محصور شده است ولی سالهاست که لوله ای برای آب آشامیدنی این مردم که در کنار منابع طلای سیاه زندگی میکنند کشیده نشده است. ولی در طرف دیگر دو کشور تحریمی در دو سوی کره زمین تحریم ها را دور می زنند ونفتکش حامل بنزین با عبور از آبراه های استراتژیک و با وجود تهدید های آمریکا و از جلوی چشم ناوگان آمریکایی محموله خود را از ایران به ونزوئلا میرسانند.

شاید به عقیده بسیاری در این دو مدل مدیریت تفاوت هایی وجود داشته باشد که بی شک این چنین نیز هست ولی در این نوشتار قصد دارم تا به شباهت این وقایع بپردازم.

اگر شما به روند و کلیت هر دو رویداد بنگرید یک الگوی مشترک را میبینید و آن اینکه تا کارد به استخوان نرسد و تا صدای شکست استخوان ها در زیر فشار ها شنیده نشود اقدامی انجام نمی شود. تا زمانی که بحران کسری بوجه واقعی نشود باشگاه تحریمی ها به راه نمی افتد تا کشور هایی که تحریم هستند خودشان با یکدیگر مبادله کنند ، تا خودشان بدون توجه به تحریم هایی که علیه آنها وضع شده نیاز های یکدیگر را رفع سازند و در درون کشور نیز تا زمانی مردم به خاطر مشکلاتشان جاده های مواصلاتی یا راه آهن را مسدود نسازند مورد توجه قرار نمیگیرند و فکری برای حل معضلاتشان نمی شود.

این روند در جمهوری اسلامی در موضوعات مختلفی دیده می شود، عدم استفاده از فرصت های موجود در روسیه ، عدم توجه به بازار سوریه ، عدم توسعه سواحل مکران ، عدم گسترش نیروگاه های فسیلی در دولت فعلی در موضوعات کلان گرفته تا موارد خردتر عدم توجه به معضلات در مناطقه دور از مرکز دیده می شود. در همین استان و شهر خودمان بعد از ۱۴ سال دپو نا مناسب زباله در کویی تپه کیاسر ساری ، جواب اعتراض مردم به عدم اجرای وظایف مسئولین از شهرداری ساری گرفته تا دانشگاه علوم پزشکی مازندران ، باتوم یگان ویژه بود.

در گیری رسانه های داخلی به سیاسی بازی و فراموش کردن مشکلات مردم و عدم وجود ژورنالیسم حرفه ای و همچنین بحران سازی توسط رسانه های خارجی از وقایع ایران دو لبه یک قیچی هستند که باعث خلق تصاویری این چنینی می شود. از رسانه های خارجی که سر در اخور دشمنان قسم خورده کشور و ملت ایران دارند نباید انتظاری غیر از این را داشت ولی در داخل کشور انتظار می رود با توجه مردم و حمایت های عمومی و همچنین حمایت های مسئولین از رسانه های پژوهش محور و مسئله محور مانند رسانه های معروف به عدالتخواه در جهت حل معضلات و مقابله با مشکلات برآییم. و بی گمان تا زمانی که خود ما توجهاتمان را از رسانه های سیاسی باز و سیاست زده بر نداریم این تحولات رخ نخواهد داد.

سه مقاله

امید حسن بردباری

حق اعتراض، حقوق معترض

برادر و خواهر انقلابی، بسیجی و مسلمان؛
و ایضاً مسئولین جنّت‌مکان(!) جمهوری اسلامی:

آمریکا شیطان بزرگ است. آمریکا نماد حکومت ظلم و ستم و تبعیض سازمان‌یافته در جهان است. آمریکا نماد رجحان ثروت بر اخلاق و قدرت بر عدالت است. خشونت پلیس آمریکا و سرکوب معترضان محکوم است. درست!

می‌دانم که در این روزها توئیت کردید که ایالات متحده آمریکا را محکوم کنید تا هر چه فریاد دارید بر سر آمریکا کشیده باشید. می‌دانم که استوری گذاشتید تا از مظلوم حمایت کنید که «کونوا لِلظّالِمِ خَصماً وَ لِلمَظلومِ عَونا». می‌دانم که در عزای «جورج فلوید» و همه ستم‌دیدگان جهان که زیر زانوان ابرقدرت‌های مستکبر جان دادند و جان می‌دهند سوگوارید.

من هم همراه ستم‌دیدگان جهان فریاد مرگ بر آمریکا سر می دهم و پرچم ایالات متحده آمریکا را همراه با شهروندان مستضعف آمریکایی به آتش می‌کشم. اما...

اما این‌ها جوال‌دوز است به دیگران، قبلش نوبت سوزن به خودمان است.

این تصویر کارت‌هایی است که در روز شنبه (۱۷ خرداد-۶ ژوئن) درمیان معترضان «واشنگتن دی.سی» پخش شد تا با حقوق قانونی و رسمی خود آشنا باشند. حقوقی که حتی در "آمریکای جهان‌خوار" بدیهی است و معترضین به پشتوانه این حقوق و در چارچوب آن‌ها، در خیابان‌ها می‌توانند به همه چیز معترض شوند.

نوشته‌های کارت را مرور کنیم:

۱. پلیس نمی‌تواند تا زمانی که در فاصله امن هستید، جلوی فیلم برداری و عکس برداری شما را بگیرد.

۲. پلیس نمی‌تواند عکس و فیلم‌های موبایل شما را بدون حکم دادگاه ضبط، مصادره یا حذف کند.

۳. پلیس نمی‌تواند از حقوق شما برای اعتراض دفاع نکند!

در صورت بازداشت:

۱. همه چیز را مستند کنید: کارت شناسایی پلیس، پلاک ماشین و نهادی که شما را بازداشت می‌کند.

۲. اطلاعات تماس شاهدان بازداشت خود را بگیرید!

۳. از مجروحیّت‌های خود عکس بگیرید.

۴. [از پلیسی که شما را بازداشت کرده است] شکایت کنید.

۵. پیش از آن که چیزی را امضا کنید درخواست وکیل دهید و یک تماس تلفنی داشته باشید.

متمّم اوّل قانون اساسی آمریکا [تصویب سال ۱۷۹۱]:

۱. شما حق اعتراض دارید.

۲. شما حق عکس برداری و فیلم برداری از اعتراضات را دارید.

۳. شما حق دارید در صورت بازداشت شدن یک تماس تلفنی محلّی داشته باشید.»

برادران و خواهران عزیز، این موارد حقوق بدیهی مردم است. مردم ستم‌دیده و ظلم‌گزیده هنگامی خواهند توانست صدای‌شان را بدون ترس و لکنت در برابر ظلم و ظالم بلند کنند که مستظهر به این حقوق باشند...

به راستی اکنون وضعیت ما در جمهوری اسلامی که با شعار «برابری، برادری، حکومت عدل علی» برپا شد چگونه است؟

پرونده‌های دانشجویان بازداشت‌شده‌ی هفت‌تپه، کارگران تازبانه خورده، نشریه دانشجویی «گام» و ده ها مورد دیگر از این دست را خوانده‌اید؟

از روایت بازداشت‌شدگان از شکنجه در زندان‌ها (روایاتی که انقدر زیاد شده‌اند که دیگر نمی‌توان انکارشان کرد، راوی را دروغ‌گو خواند یا توطئه دشمن نامید) آگاه هستید؟ آیا آیین دادرسی و حقوق بازداشت‌شدگان در بازداشتگاه‌ها رعایت می‌شود؟

دوستان من، مسئولین گرامی، دانشجویان ایران، اگر تمام این موارد هم قابل توجیه باشد، اگر "ستّار بهشتی"ها هم دروغ باشند، اما به گواهی وزیر کشور، در اعتراضات آبان‌ماه دست‌کم ۲۳۰ هم وطن ما در خیابان‌ها کشته شده‌اند! هیچ از خودمان پرسیده‌ایم که به کدامین گناه کشته شدند؟

عزیزان، آمریکا بد است اما بدی ما با بدی آمریکا توجیه نمی شود! ما مدعی بودیم که در جهانی که به بن‌بست ایدئولوژیک رسیده، "نظام جمهوری اسلامی"، راه برون‌رفت و الگوی نجات همه ی مستضعفان جهان است!

ای پیروان آل علی، بنا بود ما الگو و اسوه‌ی جهان باشیم، هستیم؟

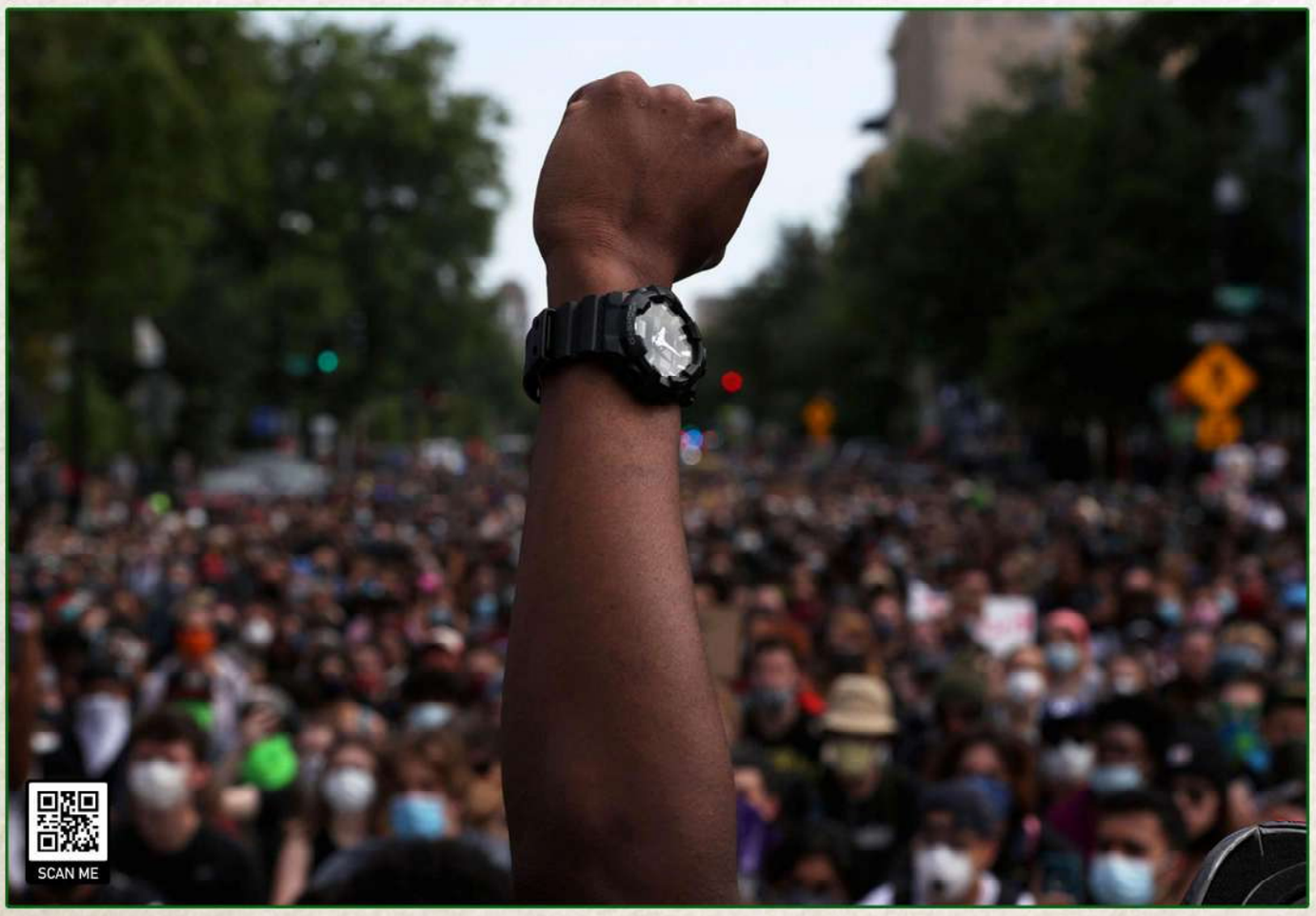

فاطمه صیدانلو

آمریکا یا آمریکا؟

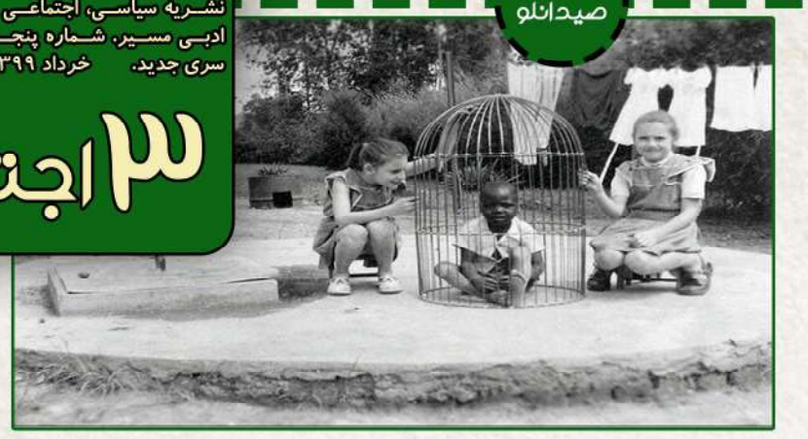

همه چیز در آمریکا برمی‌گردد به "دموکراسی"، "حقوق بشر"، "آزادی" و کلا فعالیت‌های ضدنژادپرستی.
اصلا از همان اولش که پا به این قاره گذاشتند طی یک قرن ۷۵ میلیون بومی سرخپوست را مشمول اصلاحات عمیق کردند و به طَرق مختلفی به آسمان‌ها پروازشان دادند. اصلا هم به رنگ پوست توجه نمی کردند، نمی‌کنند و نخواهند کرد.
مثلا سیاهپوست‌هایی که الان در آمریکا هستند در واقع همان مردم آفریقایی هستند که به جرم رنگ پوست و نداشتن سِلاح به آمریکا برای اصلاحات فراگیر (بیگاری و بردگی) آورده شدند ؛ حالا بماند که طی انتقالشان از قاره‌ی مبدا به قاره‌ی مقصد چه اتفاقاتی که برایشان نمی‌افتاد.
ولی شما نمی‌دانید! آمریکایی‌ها آنقدر مهربان هستند که دلشان نیوامد این همه راه آفریقایی‌ها را منتقل کنند و بالاخره بعد از ۳۰۰ سال قانون الغای بردگی سیاهان در زمان ریاست جمهوری آبراهام لینکلن (۱۸۶۵_۱۸۶۱) تصویب شد.
مهم این است که قانونش تصویب شد و اینکه مردم خودشان را نمی‌توانستند با این قانون وفق بدهند دیگر ربطی به آمریکا ندارد. مثلا وقتی یک مرد سفید پوست به نام هوگ دیویس با یک زن سیاهپوست ازدواج کرد دادگاه ویرجینیا او را به جرم "نجس کردن جسم خود از طریق ازدواج با سیاهان" به تحمل شلاق محکوم کرد...
خوشبختانه! اکثر مردم آمریکا مثل این آقای دیویس افکار غیر متمدنانه نداشتند و به جای احساسات از عقلشان پیروی می‌کردند!
لزوم تبعیض بین سیاهان و سفیدان آنقدر بدیهی بود که حتی اکثریت کلیساها و پدران روحانی آمریکا نیز با آن موافق بودند و بردگی و کار و شلاق را تقدیر الهی! برای سیاهان می‌دانستند و به بره‌های سیاه خداوند (این اسمی بود که پدران روحانی به کاکاسیاه‌های ساکن آمریکا داده بودند) یادآوری می کردند که: خداوند آنها را آفریده تا در خدمت اربابان سفید باشند و اگر خدا می‌خواست آنها را سفید می‌آفرید!
پافشاری بسیاری از آمریکایی‌ها باعث شد تا مسئله تفاوت نژادی به عنوان یک نگرش تمدنی جا بیافتد!
مثلا یک دانشجوی سیاه در زمان جنگ جهانی دوم درباره‌ی تفاوت دو نژاد در آمریکا گفته: ((در ارتش، ما را سیاهِ لعنتی می‌گویند و در نیروی دریایی فقط برای کار در آشپزخانه از ما استفاده می‌شود. کارفرمایان و حتی اتحادیه‌های کارگری ترجیح می دهند سراغ سیاهان نیایند. شکنجه و لینچ کردن ما ادامه دارد، ما از حقوق شهروندی محرومیم و در خیابان و مدرسه کاکا سیاه خطاب می‌شویم)) -- تاریخ آمریکا، هاروارد زین، صفحه ی۵۵۳.
حتی در جنگ جهانی دوم هنگام انتقال نیروها از آمریکا به مقصد اروپا، سربازان سیاه در طبقات پایین کشتی‌ها و در کابین‌های بدون پنجره و تهویه و کنار موتورخانه و سربازان سفید در کابین‌های طبقات بالا با دسترسی به نور و هوای آزاد اسکان پیدا می کردند. شما شاید باور نکنید ولی این اصلاحات عمیق برای برابر کردنِ همه‌ی مردم در آمریکا همچنان ادامه دارد...

محمدصادق سلیمانیان‌فر

درد مزمن، زخم حاد

بازنمایی رومینا، میترا، سحر و دیگران

خردادماه با خبری عجیب آغاز شد: "پدری دختر خود را با داس کشت!" اذهان عمومی با سوالات بسیاری مواجه شد اما این پاسخ‌های قاطع و تحلیل‌های درخشانی از این ماجرا بود که چشم ره‌گذران را به خود جلب می‌کرد. تحلیل‌گران کف خیابان به نحوی شنیده‌هاشان را منتقل می‌کردند که تنها همین موضوع علت دست به داس شدن آقای اشرفی شده است و باقی عوامل از حیز انتفاع ساقطند. عده‌ای حاکمیت را مقصر دانستند، عده‌ای مذهب، عده‌ای دعوای محلی و عده‌ای فضای مجازی را. اما نکته این است که "همه هست و هیچ نیست". کارشناسان اینگونه معضلات را "چند علتی" می‌دانند و همه این عوامل را چونان پیکر یک فیل می‌بینند که توده مردم تنها موفق به دیدن قسمتی از آن است. اما چرا مردم نمی‌توانند پیکره اصلی را ببینند؟ پرونده سحر خدایاری معروف به دختر آبی را باز می‌کنیم. هواداری که به واسطه درگیری با پلیس پس از منع ورودش به ورزشگاه به دادگاه دعوت شده بود و در اعتراض به حکمش با بنزین خودش را به آتش کشید. در سابقه مسئله ورود زنان به ورزشگاه نظرات متناقض جالبی مشاهده می‌شود. در دولت دهم (احمدی‌نژاد) اصلاح‌طلبان با هجوم گسترده به دولت خواستار رفع این معضل شده بودند و اصول‌گرایان با استدلال به نظر فقها این امر را ناصواب می‌دانستند. پس از روی کار آمدن دولت دکتر روحانی و با استناد به سخن شهیندخت مولاوردی که: "گمان‌مان این بود که در دولت، مجلس را لایحه باران خواهیم کرد" وعده‌های انتخاباتی رئیس جمهور در قبال زنان عملی نشده بودند. در دولت روحانی و خصوصا پس از این اتفاق نظرات چرخش ملموسی داشت. اصولگرایان با مطرح کردن وعده‌های ابتر آقای روحانی توانمندی کابینه را در همه زمینه‌ها زیر سوال بردند و اما دولت در دفاع از خود ضمن ابراز تاسف اعلام کرد "زیرساخت‌ها برای حضور بانوان مهیا نیست". جایی که پروانه سلحشوری در جبهه اصلاح‌طلبان خودسوزی دختر آبی را با قیام تونس مقایسه می‌کرد اما در قبال قتل میترا استاد توسط شهردار سابق تهران موضع مشخصی نگرفت و "هر دو نفر" را قربانی توصیف کرد. در جبهه مقابل هم میترا استاد را مظلوم خواند اما در قبال موضوع سحر خدایاری آن را انحراف از موضوعات اصلی نامید. رسانه‌های خارجی هم در این میان موفق به صید بهترین ماهی از آبی که سیاسیون داخلی گل می‌کنند می‌شوند و خوش‌طعم‌ترین کباب را برای مخاطبین خود مهیا می‌کنند. این کار در ادبیات ژورنالیستی "بازنمایی" نام دارد. بازنمایی یعنی نشان دادن بخشی از واقعیت به تناسب منافع و مفاهیمی که رسانه به آن معتقد است.
این جنگ ایدئولوژیک حق و فرصت واکاوی صحیح مشکلات اجتماعی را از متخصصین و توده مردم سلب می‌نماید. جایی که گروه‌ها تنها بخشی از حقیقت را به نفع خود نشان می‌دهند و شروع به تاختن سیاسی به سنگر رقیب می‌کنند درحالی که این موضوعات چند علتی است. تنها چیزی که زیر آتش توپخانه عقیدتی جناح‌ها قربانی می‌شود "درمان اجتماعی" است ؛ و مردمی که از این کارزار مشمئز و خسته می شوند و مسکنی جز "فراموشی" برای خود نمی‌یابند.

کی کاووس به مازندران می‌رود!

محمدصادق سلیمانیان‌فر

به کی‌کاووس، همایون قدر قدرت ایران باستان خبر رسید که افراسیاب در توران با فیل خانه زنی فقیر را بر سرش آوار کرده و زن را کشته و در روم غلام شراب گیر دربار به علت سخت‌گیری‌های قیصر خود را حلق‌آویز کرده. او آنگاه بانگ برآورد: درود بر این اقتدار! اما افسوس که دگر شاهان در نشان دادن توان خود از ما پیشی گرفته‌اند، زیبنده نام شهریار نیست که به هیچ بماند. دستور دهید جمله "لشگریان" در "مازندران" گرد هم آیند تا به جنگ "دیو سپید" رویم.

زال پاسخ داد: ای فدای تو همه بزهای من! دیو سپید موجودی است ناشناخته که جان آدمیان بسیار ستانده. نیک است اندکی درنگ کنید. لیک ۸۶ درصد لشگریان با این هم‌آورد مخالف‌اند. به باشد با "خفتان" و "برگستوان" و "گرز گران" رستم به جنگ روید تا خاطر سربازان تسلی یابد.

کاووس پاسخ داد: چه برای خود بلغور می‌کنی ای زالزالک؟ نه برگستوان داریم و نه گرز گران ؛ تنها برای خوشی دل شما دستور دهید گه گاه عود و عنبرنسارایی در قلب سپاه ول دهند.

زال گیسوکشان از دربار بیرون شد و در نهایت استیصال پر سیمرغ را بر آتش نهاد تا بلکه آن موجود افسانه‌ای راه چاره‌ای بیابد. پاسی گذشت اما خبری از سیمرغ نشد. زال لرزشی در ردای خود حس نمود و جام جم خود را از جیب خارج کرد. سیمرغ بود که با "دهان‌بندی" برای او "در حال نوشتن..." بود. پیامش کوتاه بود: "در خانه بمانید! که من نیز در آشیانه مانده‌ام.

اما کیکاووس لشگر را به مازندران فراخواند و شد آنچه شد و جملگی به چوخ رفتند.

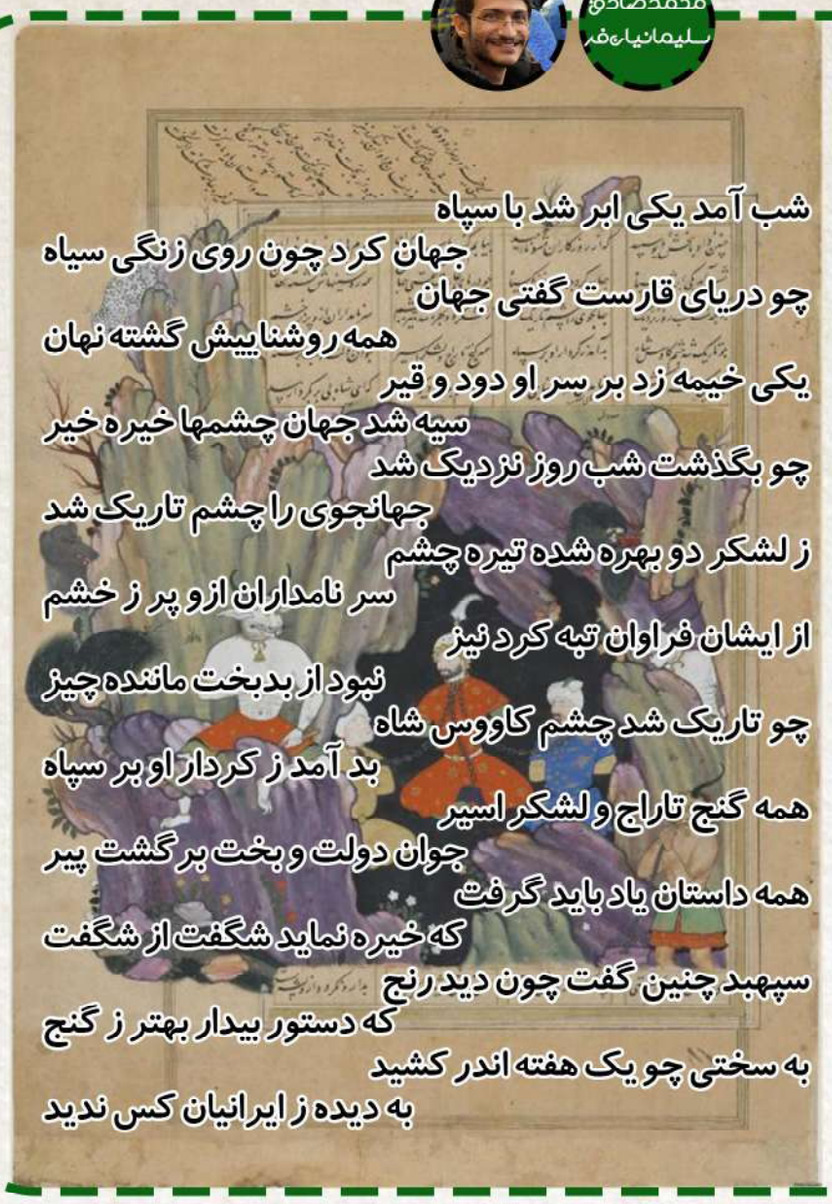

شب آمد یکی ابر شد با سپاه
جهان کرد چون روی زنگی سیاه
چو دریای قارست گفتی جهان
همه روشناییش گشته نهان
یکی خیمه زد بر سر او دود و قیر
سیه شد جهان چشمها خیره خیر
چو بگذشت شب روز نزدیک شد
جهانجوی را چشم تاریک شد
ز لشکر دو بهره شده تیره چشم
سر نامداران ازو پر ز خشم
از ایشان فراوان تبه کرد نیز
نبود از بدبخت ماننده چیز
چو تاریک شد چشم کاووس شاه
بد آمد ز کردار او بر سپاه
همه گنج تاراج و لشکر اسیر
جوان دولت و بخت برگشت پیر
همه داستان یاد باید گرفت
که خیره نماید شگفت از شگفت
سپهبد چنین گفت چون دید رنج
که دستور بیدار بهتر ز گنج
به سختی چو یک هفته اندر کشید
به دیده ز ایرانیان کس ندید

سیاوش فرخ‌نژاد

تقویم

از زمستان همیشه می‌ترسم
مثل از ابتدای پایانم
مثل از ردّ پای خونی تو
بر تنِ لاغرِ خیابانم

از زمستان همیشه می‌ترسم
اشتباهی به نام عشق شدن
برف سنگین خاطرات تو و...
شاخه‌هایِ شکست خورده‌ی من

توی گرمای چشم خورشیدت
آدم برفی دلم تب کرد
سایه‌اش ذره ذره آب شد و
از تبش چشم را لبالب کرد

لرز تو در دلم گسل می‌شد
ابتدای خرابه‌سازی‌ها
توی هَر کوچه باغ نیشابور
عشق آمد به متن قصه‌ی ما

مست بوی بهارنارنجت
غرق اردیبهشت آغوشت
طعم شب بوسه‌های شیرینت
بعد هر عاشقانه در گوشت

با دو دست حسود تابستان
تیر باران شَدم نگاهت را
ابر بی‌مهری از تن پاییز
چهره پوشاند روی ماهت را

خسته در ایستگاه راه آهن
غرقِ کابوس توی بیداری
آنقدَر ابر ابر باریدم
تا رسیدم به غربت ساری

زیر شلاق سرد پاییزت
یک نفر بی تو عاشقانه سرود
((قار قار کلاغها میگفت
که یکی بَود و هیچ‌وقت نبود))

در شب ردّ پای رفتن تو
بست قلبم دریچه‌هایش را
توی خون غلت زد و... روشن کرد
اشکهایم خدای اتش را

دل این تک درخت لخت شده
خوش به سبز کدام پایان است؟
انتهای خیال هَر تقویم
برگ تا خورده‌یِ زمستان است

حمید قابل

شعر نقادانه: از حافظ تا بهار

قرار بر این بود با بررسی «سیر نقد در قلم شاعران از گذشته تا به امروز»، خرده گفتاری تحلیلی بنویسم ؛ تا با آوردن گواه‌های تاریخی و عینی، هم خود را از مهلکه " بیان حرف خود " به دور دارم و هم به دیدگاهی جامع از آنچه تا کنون بر سر شعر نقادانه مان آمده برسم. اما نه من آن واعظِ جایزم و نه این منبر آن منبرِ اکبر.

به هر روی، گفتار را در بیان نکاتیَ چند خلاصه می کنم :

قلم همواره به عنوان کارآمدترین ابزار آدمی برای برانگیختن احساس در جهت تحقق بخشیدن به آرمان‌ها و رنگ دادن به اندیشه‌های او به کار رفته ؛ در این میان شعر ما که خود را در ابریشم زیبای موسیقی پیچانده وَدو تیغ تیز استعاره و کنایه را در آن پنهان کرده، گاه موفقیت بیشتری از نثرمان داشته است و شاعران منتقد، بنا به شرایط سیاسی-اجتماعی و آنچه که خود پسندیده‌تر می‌داشتند ، قلم می رقصاندند. از آنجا که مقال کوتاه است، در این نوشتار تنها کار دو شاعر را به عنوان الگو پی می گیریم. نخست بهار، که مستقیم و بی‌هراس رضا خان را «هوچی بی دین» می‌خواند (و البته جور زندان و تبعیدش را هم می‌کشد) و دیگری حافظ که لا به لای حدیث شراب مُعَنبر در جام و شاهدان سیمین فام، ناغافلَ دستی هم بهَ گوشه‌ی عبای اهلَ ریا می زند. چنانکه می‌گوید : شراب لعل کش و روی مه جبینان بین / خلاف مذهب آنان جمال اینان بین / به زیر دلقِ مُلَمّع کمندها دارند / دراز دستی این کوته آستینان بین.

آنچه حافظ را برای ما برجسته می‌سازد توان او در بیان سخن است، به گونه ای که هم منظور را به تمامی رسانده و هم خود را از رنجِ نیشِ این مردمانِ بدکیش رهانیدهَ.

پس از آشنایی شاعران ما - و نه مردم‌مان ! - با ادب اروپا، که رک و بی‌پرده، بدون ترس از زهری که مخاطب شعر نقادانه به شاعر خواهد ریخت، حرفش را می‌زنَد ؛ تغییراتی در فرم، محتوا و استفاده از آرایه ها (مخصوصا استعارات و ایهام و کنایات) رخ داد. که البته بعدها اختناق پهلوی خود باعث شد زبانِ شعر نوی ما و نمادهای آن روز به روز پیچیده تر، سَخت فهم تر و از سادگی ذهنی دور شود. که خود بحث مفصلی است و مستعمان را این حوصله نیست. و اما درباره ی بهار، اگرچه به شعر سنتی (که موسیقای غنی‌تری نسبت به قالب‌های نو دارد) پایبند بود، اما شعرش از درون دچار نوگرایی است. فرقی ندارد مخاطبش حاکم مملکت است یا رعیّت، حرفش را بی مهابا می گویَد ؛ چنانکه در قصیده‌ای می‌سراید: جمهوری سردار سپه مایه‌ی ننگ است / این صحبت اصلاح وطن نَیست که جنگ است. و حتی پا را فراتر می‌گذارد و با زبانی تند و تیز، تظاهرات دینی او را به چالش می‌کشد: تا تعذیه گردان بود آن هوچیِ بی دین / این قافله تا حشر در این بادیه لنگ است.َ

اگر بخواهیم در زبان حافظ به دنبال همزادی برای این شعر بگردیم، ابیاتی با لحن کاملا متفاوت ما را بهت زده خواهند کرد. آنجا که او هم به سواستفاده از مظاهر دینی جهت رسیدن به قدرت، با زبان خاص خود نقد می‌کند که : حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی / مکن اسباب ریا چون دگران قرآن را.

حافظ با گفتاری نرم‌تر و بیانی غیرمستقیم، بی‌آنکه از کسی نام ببرد ؛ حتی رندانه خودش را به نوعی می کوبد تا طرف مقابل مجالی برای تخریب او نیابد. (چه چیز بالاتر از این که حافظِ قرآنی پایبند به ارزش‌ها خود را شرابخوار بنامد؟!)

بیان تند بهار مختص ارباب سیاست نیست و حتی آنجا که نسبت به مد شدنَ موی کوتاه زنان انتقاد دارد، پس از بیان حرفش، درَ بیت آخر زخم زبانش را می‌زند و می گوید: سخن دور از مقام دوستان، زین حرکت بیجا / به گیسِ خویش و رَیشِ شوهران ریدند خَانم‌ها!

اگرچه درباره‌ی نیما و شاملو و دیگر بزرگان سخن بسیار است که باید گفت اما مجال نیست. پس گزافه نگویم، شعر و ادب به عنوان افتخارترین ثروت هنری ما در پیشینه‌ی آرمان‌گرایی و آزادی خواهی‌مان و به واسطه‌ی تمام ظرفیت‌ها و ابزارهایش، همواره نقشی موثر در تغییر شرایط فرهنگی-سیاسی-اجتماعی ما ایفا کرده ؛ اما آنچه امروز اهمیت دارد کم کردن فاصله‌ای است که میان جامعه و این هنر روح‌بخش به واسطه‌ی کاهش درک ادبی عوام ایجاد شدَه.

بی‌گمان اینکه شاعران ما نیز بر حسب ظرف زمان خود و آنچه در بطن جامعه می‌گذرد ، به شکلی کارا انتخاب کنند رندانه یا بهارانه (یا به سبک بزرگانی چون نیما و شاملو و دیگرانی که در این نوشتار مغفول ماندند) قلم بزنند ، در بهبود این پیوند و اثردهی اجتماعی آن موثر خواهد بود.